

مقایسه روش‌شناختی الگوهای الهیاتی اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن (با تأکید بر تراحمات و تعاملات رویکردهای کلاسیک)

سید مهدی اعتمادی فرد *

چکیده

نسبت روش‌شناسانه میان دو الگوی شناختی الهیات اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن از دو بعد تراحم‌ها و تعامل‌ها موضوع مقاله حاضر است. پرسش اصلی به چگونگی تمایز روش‌هایی بازمی‌گردد که متألهان مسلمان و جامعه‌شناسان در قرائت کلاسیک هر دو رویکرد به کار می‌برند. نتیجه بررسی‌ها بیانگر آن است که خاستگاه تراحم یا تعامل میان روش‌های به کار رفته در قرائت کلاسیک از دو حوزه الهیات اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن به اهداف مورد نظر متألهان و جامعه‌شناسان مربوط می‌شود. گرچه این دسته از جامعه‌شناسان نیز همچون متألهان در پی پاسخ‌گویی به دغدغه‌ها و نیازهایی اخلاقی‌اند، ولی متألهان با اتخاذ روش‌های عقلی و نقلی می‌کوشند به نحوی یقینی، امکان دستیابی بشر به حقایق معتبر را در ارتباط با خداوند به‌عنوان منشأ هستی فراهم کنند، اما جامعه‌شناسان با اتخاذ روش‌های کمی و کیفی می‌کوشند تا به نحو اطمینان‌آوری به کشف قواعد حاکم بر حیات اجتماعی انسان‌ها در شرایط معاصر دست یابند. روش‌های الهیاتی به غایت‌های معنابخش بنیادین معطوف است و روش‌های

۱۵۷



جامعه‌شناختی به اطمینان‌های عرفی در زندگی روزمره بازمی‌گردد. ضمن حفظ تمایزها میان این دو حوزه، هنگامی که بحث از تحقق بیرونی و تاریخی مقاصد الهیاتی است، این دو حوزه نیازمند تبادل و تعامل با یکدیگرند تا امکانات تاریخی و عینی هر دوره در مسیر تحقق روشن شود.

کلیدواژه‌ها

الهیات، الگوهای شناخت، جامعه‌شناسی، روش‌شناسی، واقعیت اجتماعی.

مقدمه

بروز مسائل مدرن تحت تأثیر تحولاتی که در سده‌های پیش از آن ریشه داشت و از دوره نوزایی به تدریج نضج گرفته بود، زمینه شکل‌گیری گونه‌های شناختی متفاوتی را از آنچه پیش‌تر امکان پاسخ‌گویی و فهم درباره خود و اجتماع ایجاد می‌کرد، فراهم ساخت. از جمله مهم‌ترین این شناخت‌ها، الگوهای جامعه‌شناختی است که با روش خاصی به فهم مسائل اجتماعی مدرن می‌پردازد. بزرگان جامعه‌شناسی کوشیدند با مسئله محور کردن سنت‌های فکری پیش از جامعه‌شناسی، به‌ویژه فلسفه، الهیات و روان‌شناسی ضرورت توجه به جامعه‌شناسی و مزایای معرفتی آن را برجسته سازند. از این منظر، اندیشمندان کلاسیک به‌ویژه آگوست کنت و امیل دورکیم تلاش کردند به منظور حفظ استقلال رویکرد جامعه‌شناسی به‌عنوان رویکردی نوپا و بدیع، جنبه‌های تمایز میان روش جامعه‌شناختی را نسبت به دیگر حوزه‌ها (به‌ویژه الهیات و فلسفه در قرائت کلاسیک آن) که تا پیش از آن به بحث از عوارض روابط اجتماعی انسان می‌پرداختند، تفصیل دهند (کنت، ۲۰۰۰: ۱۱۶؛ دورکیم، ۱۳۸۳: ۱۳-۱۴).

الهیات از جمله سنت‌های شناختی و وجودی است که انسان‌ها از آن طریق به شناخت بهتر روابط خود و جهان اطرافشان با خدا به‌عنوان مبدأ هستی و خالق انسان‌ها دست یافته‌اند. به لحاظ لغوی این واژه از دو بخش «(theo)» به‌معنای خدا و «(logia)» به‌معنای نظر و گفتار تشکیل یافته است که نخستین بار افلاطون در رساله جمهوری آن را در خصوص شاعرانی به کار برد که تکوین عالم بر اساس وجود خدایان را توصیف می‌کنند یا اوصاف



خدایان را توضیح می‌دهند. ارسطو بعدها همین معنا را به نحو خاص تری در مابعد الطبیعه به کار برد. وی فلسفه را به سه قسم فلسفه نظری، عملی و ابداعی تقسیم کرد و الهیات را در کنار ریاضیات و طبیعیات از اقسام فلسفه نظری برشمرد. موضوع این گونه شناخت، جواهر مفارقی است که نامتحرک‌اند و ورای عالم محسوس قرار دارند و از این جهت نیز اشرف دیگر علوم شمرده می‌شوند. در طول شکل‌گیری آموزه‌های ادیان مختلف به‌ویژه ادیان ابراهیمی، فهم الهیاتی نظام‌مندی خاصی یافت و به تدریج وسعت و روش‌مندی لازم را به منظور تبیین مسائل اجتماعی و سیاسی به دست آورد. با انتقال میراث ارسطو و ترجمه آن به عالم اسلام، این واژه به «معرفة الربوبیه» ترجمه شد. معنای اصلی این اصطلاح در نظر عالمان اسلامی، همان الهیات اخص است که شامل تمامی معارف مرتبط با خداوند، افعال و اوصاف او می‌شود. با توجه به مناقشه‌هایی که به تدریج میان ادیان و مذاهب شکل گرفت، معنای عام الهیات، به مباحث کلامی و دفاعیه‌ها در مقابل شبهه‌های وارد شده از سوی معارضان تقلیل یافت (بازوکی، ۱۳۷۴: ۲-۹). در مقاله حاضر همین جنبه از برداشت الهیاتی در نظر است.

منازعه میان گونه‌های مختلف درون - الهیاتی، در شرایط معاصر جنبه‌های بیرونی به خود گرفت که دلیل اصلی آن شکل‌گرفتن تحولات مدرن بود که به تدریج معارض‌هایی را به وجود آورد که با اساس چنین فهمی در دوره روشنگری سر سازگاری نداشتند. از این رو، تحولات معاصر زمینه نزاع میان گونه شناخت الهیاتی به‌عنوان اشرف فهم‌های دوره سنت و معرفت جامعه‌شناختی به‌عنوان الگوی معتبر شناخت اجتماع مدرن را ایجاد کرد. گرچه هیچ‌گاه نمی‌توان از الهام‌بخشی فلسفه و الهیات در علوم طبیعی مدرن (از جمله جامعه‌شناسی) چشم‌پوشی کرد، اما بحث از نسبت میان الگوهای روش‌شناختی الهیاتی اسلامی و جامعه‌شناختی، موضوع اصلی مقاله حاضر است. مسئله اصلی که در این مقاله در پی پاسخ‌گویی به آنیم، چگونگی تبیین نسبت میان الگوهای یادشده با تأکید بر تراحم‌ها و تعامل‌های آنها در رویکردهای کلاسیک است.

هنگام تبیین موضوعی اجتماعی به‌واسطه الگویی جامعه‌شناختی یا الهیاتی، چگونه روش‌ها و شیوه‌های تأمین شناخت در این دو الگو متمایز می‌شود و در چه مواردی





می‌توان انتظار تعامل میان آنها را داشت؟ مقایسه منطق پاسخ‌گویی و تبیین در نظام الهیات اسلامی و الگوهای جامعه‌شناختی، زمینه لازم را برای پاسخ به پرسش یادشده فراهم می‌آورد. مسئله میان تعامل‌ها و تراحم‌های این دو حوزه در مناسبات اجتماعی دنیای غرب ریشه دارد، اما در فضای فکری و سیاسی ایران، به‌ویژه با توجه به حضور تعیین‌کننده نهادهای دینی در دهه‌های اخیر پس از انقلاب اسلامی، حساسیت و اهمیت بیشتری یافته است تا ذهن متفکران اجتماعی و متألهان به این موضوع معطوف شود تا بیش از پیش از نسبت میان این دو حوزه پرسش شود. بنابراین، پرداختن به این پرسش نه تنها از جنبه خاستگاه آن در زمینه‌ای دورتر در دنیای غرب یا نزاعی فکری و معرفتی در باب نسبت میان الهیات و علوم اجتماعی معاصر مورد توجه است، بلکه به لحاظ شرایط اجتماعی داخلی و جایگاهی که متألهان به‌ویژه فقیهان در شرایط کنونی جهت پیشبرد اهداف نظام اسلامی دارند، ضرورت دوچندان دارد. از این جهت، پرداختن به نسبت میان الهیات و جامعه‌شناسی با توجه به جایگاه تاریخی متألهان و فقیهان در شرایط معاصر، نزد متفکران ایرانی ضرورت مضاعفی یافته است.

پیشینه پژوهش درباره نسبت میان روش‌های الهیاتی و جامعه‌شناختی در وضعیت معاصر

با توجه به ریشه تاریخی بحث در مغرب زمین و با عنایت به تحولات معاصر در حوزه الهیات، لازم است پیش از ورود به بحث درباره الگوهای روش‌شناسانه الهیات اسلامی، به بررسی زمینه‌های معاصر آن در ارتباط با مناسبات میان رویکردهای الهیاتی و جامعه‌شناختی پرداخته شود. اهمیت و ضرورت این بحث در نسبت با موضوع مقاله حاضر از اینجاست که دشواری‌های معاصر سبب گردید تا متألهان بیش از گذشته بکوشند مناسبات میان الگوهای شناختی الهیاتی و غیر آن را بکاوند. چنین وضعیتی به الگوهای مسیحی متوقف نشده و در الهیات اسلامی نیز به تدریج وارد شد و مورد توجه دیگر متألهان نیز قرار گرفت. وضعیت بغرنجی که شرایط معاصر پیش‌پای متألهان گذاشت، سویه‌های الهام‌بخشی را به‌عنوان پیشینه بحث حاضر فراهم آورد.



مک کواری سه الگوی اصلی روش‌شناختی را در این بخش برمی‌شمرد که بیشتر با زمینه پژوهش متألهان معاصر تطابق دارد: ۱. رویکرد توصیفی که دل‌مشغول زدودن پیش‌فرض‌ها در فهم گزاره‌های الهیاتی است و اجازه می‌دهد تا واکاوی مفهیم پیچیده الهیاتی از جمله خدا، وحی، معاد و... خود به ایضاح مقصود بینجامد تا سویافتگی‌ها و اختلال‌های از پیش تعیین‌شده شخصی یا منطقی به حداقل کاهش یابد. روش پدیدارشناسی از این دست روش‌ها به شمار می‌آید؛ ۲. رویکرد تفسیری: با توجه به اینکه بسیاری از ادیان قدیمی آموزه‌های خود را از طریق متون به مخاطبان و پیروانشان ارائه می‌دهند و این متون با گذشت زمان تفسیرهای گوناگونی می‌پذیرد، بسیاری از گزاره‌های متنی، نیازمند تفسیر و بازتفسیر هستند تا غرابت آن کاهش یابد و قابل فهم گردد. روش هرمنوتیک از جمله مهم‌ترین این الگوهاست؛ ۳. رویکرد عملیاتی: تمایز اساسی الهیات با فلسفه دین به چگونگی تحقق الگوها در زندگی روزمره متناسب با شرایط خاص اجتماعی و تاریخی است. افراد در چنین وضعیتی خود بر اساس الگوهای می‌فهمند و عمل می‌کنند که باید مد نظر متأله قرار گیرد تا بتواند تا اندازه‌ای به درک بهتر گزاره‌های الهیاتی نایل شود.

چنین امری به معنای ایجاد موانع در فهم گزاره‌های الهیاتی نیست، بلکه به معنای نزدیک شدن به جهانی است که عاملان در آن زندگی مؤمنانه دارند. هر سه این الگوها به ترتیب بر یکدیگر مترتب هستند. به عبارتی نمی‌توان بدون توصیف، به تفسیر و بدون آن دو به مقام عاملان مؤمن پی برد. هر سه الگو به گونه‌ای منسجم می‌تواند نظام الهیاتی را معنادار سازد. تعادل و انسجام، لازمه ایجاد شناختی معتبر از طریق الگوهای سه‌گانه فوق است که در نهایت به «الهیات نظام‌مند» (systematic theology) می‌انجامد که مقصود از آن کلیتی نظام‌مند هم به لحاظ درونی با اجزای خود و هم به لحاظ بیرونی با دیگر شناخت‌های معارض به‌ویژه علوم اجتماعی است.

چنین شناخت الهیاتی، خود از سه بخش تشکیل یافته است: ۱. الهیات فلسفی (philosophical theology) که مهم‌ترین مفاهیم به کاررفته در گزاره‌های الهیاتی در دیگر حوزه‌ها را در برمی‌گیرد و تعریف‌های آنها در این بخش مشخص می‌شود. همچنین



رویکردهای دفاعی به ویژه در مباحث میان متکلمان به منظور دفع شبهه‌ها، به رعایت اصول الهیات فلسفی معقول مشروط خواهد شد؛ ۲. الهیات نمادین (symbolic theology) که واجد قواعد بازتفسیر نمادهایی است که به لحاظ فلسفی به ظاهر توجیه پذیر نیستند. مسائلی از جمله تجسد، تثلیث، هبوط و معادشناسی از این طریق معنادار می‌شوند. این بخش در دوره سنت، با عنوان «الهیات جزمی» (dogmatic theology) شناخته می‌شود؛ ۳. الهیات کاربردی (applied theology) که نشان احساسات مؤمنانه در سویه‌های اخلاقی، عملی و اعتقادی یک موجود در زندگی روزمره می‌باشد. این سه بخش با سه الگوی قبلی تناظری برقرار می‌کنند تا کلیت الهیات نظام‌مند را تحقق بخشند (مک کواری، ۲۰۰۳: ۳۳-۴۰).

متألهان معاصر در مواجهه با مسائلی که در نسبت با وضعیت‌های تاریخی و اجتماعی کنونی برای آنها شکل گرفته، رویکردهای متفاوتی را در پیش گرفته‌اند تا بتوانند جایگاه انسان را در پیوند با دیگر انسان‌ها، جهان اشیا و خداوند به زبان قابل فهمی در آورند. دسته‌ای در مقابل هجوم اندیشمندان مدرن به ساحت الهیات و نقد بنیان‌های آن، به نقد بی‌شائبه اسطوره‌هایی پرداختند که خرد مدرن ادعای زدودن و پیرایش آن را داشت. میل‌بنک از جمله چنین متألهانی است که با ارجاع به ریشه‌های فلسفی پیشا مدرن، می‌کوشند مزایای الهیات ارتدوکس را در فهم بهتر اجتماع و سیاست توضیح دهند. وی در نقد نظریه‌های اجتماعی مدرن، آنها را دارای قالب الهیاتی مبدلی می‌داند که خواسته یا ناخواسته به ضد آنچه ادعا می‌کنند بدل می‌شوند. به نظر وی، الگوی جامعه‌شناسی مدرن در شرایط عرفی ریشه دارد که واجد خشونت‌هایی علیه الگوهای الهیاتی است؛ در حالی که الگوی الهیاتی به صورت فراگفتمانی واجد منطق عامی است که همه حوزه‌های فردی و اجتماعی را در بر می‌گیرد (میل‌بنک، ۲۰۰۶: ۱-۳).

دسته دیگر متألهانی هستند که در تعامل و پیوند با الگوهای شناختی مدرن تلاش می‌کنند به معضلات ایجاد شده در شرایط معاصر پاسخ دهند. برخی از آنها حتی با الهام از رویکردهای علوم طبیعی مدرن، زمینه را برای بسط مفاهیم و روش‌های الهیاتی نیز فراهم می‌کنند. از جمله تأثیرگذارترین آنها در دوره مدرن، متألهان لیبرال بودند. پل تیلیش از

این جمله است که در آمریکا با طرح الهیات سیستماتیک به واسطه الگوی روش‌شناسانه «هم‌بستگی» (Correlation) تلاش کرد تا میان دین و فرهنگ هر دوره‌ای مناسبت و معناداری بیابد. وی حتی به مقایسه تطبیقی وضعیت نظام‌های الهیاتی و دینی در فرهنگ‌های متفاوت از جمله روسیه و ایالات متحده پرداخته است (تیلش، ۱۹۶۴: ۱۷۸-۱۸۱). به نظر وی، مسائل تاریخی و فرهنگی، نشانه‌های الهیاتی را معنا می‌بخشند و متألهان باید با پرداختن به مسئله‌ها و به منظور پاسخگویی به آنها بکوشند تا به فهم و بازتفسیر گزاره‌های الهیاتی پردازند. از نظر وی، الهیات سیستماتیک در پاسخ به دو نیاز اصلی شکل می‌گیرد: توضیح حقیقت پیام مسیح و تفسیر آن حقیقت برای هر نسلی (تیلش، ۱۹۷۳: ۳).

رودولف بولتمان نیز بر اساس شیوه اسطوره‌زدایی (Demythologizing) تلاش کرد حقیقت معانی الهیاتی را از بند اسطوره‌های تاریخی پیرامونی‌شان که آنها را واقعی قلمداد کرده، رها کند و نسل‌ها را متناسب با وضعیت خاص‌شان با آن حقیقت آشنا سازد. وی در نقد الهیات جزمی، حقیقت بسیاری از مفاهیم دینی را به نحو فرایندی در حال تحقق تاریخی می‌دانست. به باور او، مشکلاتی که در نسبت میان یافته‌های علمی با برداشت‌های سنتی جزمی ایجاد شده بیشتر به دلیل آن است که آنها را رخدادهای تاریخی قلمداد می‌کنند. به نظر وی، مفاهیمی مانند ملکوت خداوند به‌طور کلی اسطوره‌ای هستند و نیاز است تا متأله با رمزگشایی و زدودن اسطوره‌ها به حقیقت آن دست یازد (بولتمان، ۱۳۷۴: ۱۱۱).

کارل بارت هم با در پیش گرفتن روش دیالکتیک (Dialectic) در پی رفع تراحم‌هایی بود که الهیات در مواجهه با قول و فعل خداوند پیوسته با آن سر و کار دارد. او نیز همچون متألهان لیبرال پیشین، ضمن نقد دیدگاه‌های آنان تلاش می‌کرد نسبت میان خداوند حقیقی با انسان حقیقی را با توجه به تمایز آن دو روشن سازد. همچنین وی راه‌حل مشکلات الهیاتی در شرایط کنونی را در بازگشت به حقیقت معنای کلام خداوند و مسیح می‌دانست. قصد وی از اسطوره‌زدایی ردّ هر نوع گزاره الهیاتی نبود، بلکه می‌خواست تا مقاصد اصلی خداوند را به‌عنوان منشأ و ضامن بقای هستی روشن سازد. ناتوانی بشر در مقابل خداوند و تفاوت وجودی او با خدا، مؤمن را به وضعیتی دچار می‌کند که تنها از طریق دیالکتیک می‌تواند امید به افزایش اطمینان قلبی در مقابل خدا را در خود ایجاد کند (بارت، ۱۳۷۴: ۲۳۹-۲۴۳).





تزامها میان الگوهای الهیاتی و دیگر گونه‌های شناختی

در دوره‌های پیشا مدرن، یکی از مهم‌ترین معارضان رویکرد الهیاتی، شناخت فلسفی است که با استفاده از اسلوب عقلی می‌کوشد به نتایج یقین آور دست یابد. گونه مسلط الهیات در این دوره در میان مسیحیان، الهیات ملترزم به وحی است که تنها به گزاره‌های انشائی می‌پردازد، که با هدف تعبد به خالق هستی از کلام و فعل او برمی‌آید. طرد و نقد الگوهای روش‌شناختی عقلی در دوره قرون وسطی، نگرش‌های ضددینی را رواج بخشید. نزاع‌ها میان اربابان معرفت دینی با فیلسوفان این دوره، آرای مختلفی را پدید آورد، ولی سخت‌گیری کلیسا موجب تقویت رویکردهای ضددینی شد و با ایجاد تحولات مدرن، زمینه نقد آن از سوی روشنگران بیش از پیش فراهم شد.^۱

در میان اندیشمندان مسلمان نیز رویکردهای مخالف با الگوهای فلسفی و عقلی قابل مشاهده است که با شیوه‌های فلسفی می‌کوشند کاستی‌های الگوی فلسفی را برجسته سازند. غزالی مهم‌ترین انتقادها به فیلسوفان به‌ویژه معلم اول، ارسطو و معلم ثانی، فارابی را به منظور پاس داشت امور ایمانی همچون معجزه‌های پیامبران از مسائل خارق عادات و علل بیان کرد. به زعم غزالی، روش شناخت فلسفی، در نهایت به انکار اصول ایمانی می‌انجامد. او چگونگی نقد تناقض‌گویی‌های فیلسوفان را از منظری غیرالهیاتی، اما به منظور مقاصد الهیاتی انجام داد. وی در مقدمه تهافت الفلاسفه تصریح می‌کند: «باید دانست که مقصود (ما از نگارش کتاب) آگاه کردن کسی است که اعتقاد او در مورد فیلسوفان نیکوست و گمان می‌کند که روش‌های آنها از تناقض به دور است؛ از راه بیان وجوه متناقض و لغزش اندیشه‌های آنها. از این روی، من بر آنها اعتراض نمی‌کنم، مگر به‌عنوان پژوهشگری انکارکننده، نه چون مدعی‌ای که اثبات‌کننده باشد و سپس آنچه را که بدان اعتقاد دارند، با الزامات مختلف و قاطع ابطال می‌کنم. پس زمانی آنها را با مذهب معتزله الزام می‌کنم و زمانی با مذهب کرامیه و زمانی با مذهب واقفیه و در این کار از مذهب مخصوصی دفاع نمی‌کنم، بلکه همگی آنها را به صورت جمع واحدی، در مقابل

۱. در زمینه نحلها و رویکردها در این دوره، نک: ژیلسون، ۱۳۷۱.

آنها (فیلسوفان) قرار می‌دهم، چه دیگر فرقه‌ها ممکن است در جزئیات با ما مخالفت داشته باشند، ولی این گروه به اصول دین تعرض می‌نمایند. از این رو، جملگی بر ضد آنها اتحاد می‌کنیم که «در زمان شدائد کینه‌ها از میان می‌رود» (غزالی، ۱۳۸۲: ۶۷-۶۸).

نزاع میان الگوهای مختلف الهیاتی و غیر آن، به‌ویژه همزمان با شدت گرفتن رویکردهای کلامی مخالف، عمق و گستره بیشتری در جهان اسلام گرفت و از همین رو، با وضعیت عالم مسیحیت مشابهت دارد. عملکرد سازمان کلیسا و نسبتی که با قدرت داشت، شکل تعارض‌ها میان مسیحیان در قرون وسطی را متفاوت از آن چیزی کرد که در جهان اسلام در جریان بود. غزالی هم که به نقد و طعن فیلسوفان می‌پردازد، خود از روش‌های فلسفی بهره می‌جوید و در نهایت نیز پیامدهای شناخت فلسفی را ضد الهیاتی برمی‌شمرد، نه ذات آن را. فیلسوفان روشنگری در اروپای غربی، با الهام از پیشرفت‌های علوم طبیعی، کوشیدند حدود روش شناختی معرفت معتبر را مشخص سازند. گرچه برخی از آنها دغدغه ضد الهیاتی نداشتند و حتی در پی اصلاح شناخت الهیاتی بودند، دامنه تعارض‌های تاریخی پیش از آن، موجب بروز تحولات ژرفی در حوزه‌های مختلف الهیاتی شد.

شکل‌گیری علوم انسانی مدرن نیز به‌عنوان رقیب اصلی الگوهای الهیاتی و فلسفی، بر معارضان تاریخی افزود. دیگر موفقیت‌های مربوط به الگوهای غیر الهیاتی امکانات شناختی جایگزینی را فراهم کرد. سیر تحولات تاریخی، به‌ویژه در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی، موجب شد تا شیوه مواجهه انسان با خود و اطرافیانش دگرگونی‌های بنیادی پذیرد. ریشه شکل‌گیری علوم انسانی مدرن به‌ویژه جامعه‌شناسی در نسبت با شیوه شناخت الهیاتی، به تحولات تدریجی بازمی‌گردد که جایگاه و نسبت انسان را با پیرامون خود از جمله طبیعت (به‌مثابه پیرامون غیر انسانی) و دولت (به‌مثابه پیرامون انسانی) تغییر داد. ماکیاولی در این میان نقطه عطفی میان شیوه‌های شناختی پیشا مدرن و دوره معاصر شمرده می‌شود. نوع نگاه متفاوتی که تحت تأثیر او به تدریج در فهم از انسان به واسطه انسان رایج شد، زمینه را برای نضج گرفتن گونه‌های مستقل شناختی با الگوهای روشی متمایز فراهم آورد. گرچه هدف اصلی ماکیاولی، سامان‌دهی به اوضاع سیاسی در توصیه به شهریاران و حاکمان بود و این امر از آثار اصلی و اهداف تقریر آنها که خود ماکیاولی بیان کرده هویدا است (ماکیاولی، ۱۳۷۷؛ همو، ۱۳۸۸).





به لحاظ روشی، تمایز اصلی این دوره به بنیادهای تازه شناخت بازمی‌گردد که در پی کسب مشروعیت فهم از الگوهای متافیزیکی و الهیاتی پیش از خود نیست، بلکه می‌کوشد «علمی نو»^۱ بنیاد نهد که از حساسیت‌های زمان تاریخی خود مشروعیت گیرد (کالینکوس، ۱۳۸۳: ۳۶). اندیشمندان روشنگری کوشیدند چنین تحولی را نیز به نحو اثباتی تحلیل کنند و الگوی تحول الگوهای شناختی را استخراج کنند. آگوست کنت، پدر علم جامعه‌شناسی، بنیان شکل‌گیری معرفت جامعه‌شناسی را بر تحولات تدریجی تاریخی مفروض می‌دانست و بر اساس آن، روش تازه‌ای را می‌جست. او به‌صراحت از حجیت‌داشتن معرفت ادعایی و ابداعی خود در مقابل دیگر الگوهای الهیاتی و فلسفی دفاع می‌کند و سلسله‌مراتب شناختی از تحولات علوم در طول تاریخ تقریر می‌کند که جامعه‌شناسی بر تارک آن نشسته است (کنت، ۲۰۰۹: ۵۳۲-۵۳۳).

با الهام از تلاش‌های کنت، دیگر جامعه‌شناسان از جمله دورکیم نیز توانستند الگوی روش شناختی جامعه‌شناسی را بسط دهند. در کنار دورکیم، وبر و دیگر اندیشمندان غیر فرانسوی نیز توانستند اقدام‌های مؤثری در جهت تحکیم مبانی روشی این علم تازه انجام دهند. به‌رغم تمامی تلاش‌های متفکران از جمله کنت یا دیگر فیلسوفان روشنگری در جهت وضع علم و روش تازه، باید دانست که آنها در بسیاری موارد آن را در تطابق با اهداف الهیاتی می‌دیدند. به بیان دیگر، آنها خود را به گسترش روش‌های تازه‌ای برای دریافتن الگویی موظف می‌دیدند که گرچه از متن مقدس قابل فهم نبود، ولی همچنان مخلوق خداوند بود. حتی کسانی مانند کنت، در دوره‌های پایانی تفکرشان به ابداع روش‌های دینی تازه‌ای پرداختند که همین امر ضرورت شناخت الهیاتی را برای معنادار کردن حیات مبتنی بر غایت‌های اخلاقی و دینی در صورت‌ها و مبتنی بر بنیادهای اثباتی نشان می‌داد (آرون، ۱۳۸۲: ۱۳۵).

۱. *New Science* عنوان کتاب ویکو، فیلسوف تاریخ در حوزه تاریخ است. در این دوره، بسیاری از جمله وی تلاش کردند تا با الهام از دگرگونی‌های معرفتی و روشی که در دیگر علوم به‌ویژه علوم طبیعی در حال وقوع بود، رویکردهای تازه‌ای را همراه با روش‌های جدید ابداع کنند. وی از روشی با عنوان «فانتزیا» در فهم پدیده‌های تاریخی دفاع می‌کرد (نک: ویکو، ۱۹۴۸).

تزام میان الگوهای الهیاتی و دیگر گونه‌های شناختی، به تدریج از دوره پیشا مدرن که بیشتر میان رویکردهای الهیاتی و فلسفی بود، به مناقشه‌های جامعه‌شناسانه نیز گسترش یافت. الگوهای جامعه‌شناختی در فهم وضعیت بشر می‌کوشند با الگوی روش‌شناسی خاصی به تبیین مسائل اجتماعی و سیاسی پردازند. چنین تلاش‌هایی با توجه به زمینه‌های شکل‌گیری جامعه‌شناسی در میان چهره‌های کلاسیک آن، نسبت به دوره‌های مابعد کلاسیک که فضا برای تألیف مکتب‌های نظری فراهم شده، بیشتر به چشم می‌خورد. پس از مرور زمینه‌های تاریخی چنین تزام‌هایی، ابعاد روش‌شناسانه الگوهای الهیاتی اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن بررسی می‌گردد.

بررسی تطبیقی مناسبات روش‌شناختی در الهیات اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن

اهداف مختلف شناختی، روش‌های متفاوتی را نیز در پی می‌آورد. چنین اهدافی به تدریج به صورت تاریخی شکل متفاوت به خود می‌گیرند که پیش‌تر به بخشی از آنها اشاره شد. این اهداف همان غایت‌های دانش‌ها هستند که گذشتگان پیش از ورود به مباحث اصلی می‌کوشیدند نخست آنچه را که باید با این شاخه از معرفت حاصل شود توضیح دهند. البته باید به پسینی بودن ماهیت روش‌ها نسبت به مسائل حوزه‌های شناختی توجه ویژه شود. روش‌ها بر اساس اهدافی که در ارتباط با مسائل شناختی مد نظر قرار می‌گیرند، اعتبار می‌یابند و بیش از آنکه اصالت و استقلال داشته باشند، شیوه‌های مناسبی را پیش پای محقق می‌گذارند تا بتواند به پرسش‌های خود درباره موضوع پاسخ گوید. فهم در خصوص پدیده‌ای اجتماعی می‌تواند با رویکردی الهیاتی یا جامعه‌شناختی صورت گیرد. اینکه چه هدفی از این شناخت در نظر است، روش‌های متفاوتی را نیز در پی خواهد داشت. در ادامه به صورت تطبیقی به برخی از تزام‌های روش‌شناختی در دو قلمرو الهیات اسلامی و جامعه‌شناختی متناسب با اهداف متفاوت آنها اشاره می‌شود.

روش‌های الهیاتی به مهم‌ترین مسائلی می‌پردازند که درباره خداوند برای انسان شکل گرفته است. این روابط اعم از اوصاف خداوند یا ارتباط انسان‌ها با اوست. از این‌رو، بخشی از اهداف الگوهای الهیاتی درباره دغدغه‌های کلامی است تا به واسطه آن بتوان به





مهم‌ترین مسائل حیاتی بشر در ارتباط با خدا به‌عنوان منشأ هستی پاسخ گفت. این دسته از مسائل به حوزه عقاید بنیادین و باورهای ریشه‌ای او در خصوص منشأ حیات، جاودانگی، حیات پس از مرگ و... مربوط است. در این زمینه، متکلمان تلاش می‌کنند با اتخاذ شیوه‌هایی منطقی به این مسائل پاسخ گویند و نظم فراگیر احاطه‌کننده انسان را توجیه کنند. این مسائل بیشتر به حیاتی‌ترین جنبه‌های بودن انسان مربوط است که چه‌بسا افراد در طول زندگی‌شان به آنها نیندیشند، ولی به هنگام بروز بحران‌ها یا نقاط عطف در زندگی، ذهن‌شان با آنها درگیر شود؛ همچون بروز بیماری‌های صعب‌العلاج، مرگ اطرافیان و گرفتاری‌های شدید در زندگی. این مسائل، از سطح زندگی روزمره جدا شده و به بنیادهای اصلی حیات بشر باز می‌گردد. بخشی دیگر از الگوی الهیاتی، مصروف قاعده‌مندسازی اعمال انسانی در نسبت با خداوند به‌عنوان مبدأ هستی است. بخش سوم از الگوی الهیاتی به تنظیم روابط انسان‌ها با یکدیگر در وضعیت‌های ارتباطی و اجتماعی معطوف است. عالمان اخلاق و فقیهان می‌کوشند جنبه‌های مشخصی از تجویزهای نظام‌بخش را با هدف منظم‌ساختن و محدود کردن اعمال افراد با توجه به دو هدف یادشده ارائه کنند. تجویزهایی که در این بخش ارائه می‌شود هم باید با طبیعت و سرشت بشر و هم با باورها و جهان‌بینی عمومی دین متناسب باشد تا بتواند مبنایی عام برای عمل افراد و معنادار کردن آنها فراهم کند. از این رو، عالمان اخلاق و فقیهان متولی استخراج الگوهای معتبری هستند که بر اساس آن، انسان‌ها وظایف اصلی خود در قبال نظم معنادار جهان‌شناسانه را می‌شناسند و رفتار خود را سامان می‌دهند (ابن زین‌الدین، ۱۳۶۵: ۵۳-۵۵).

در الگوهای جامعه‌شناسی، هدف اصلی رسیدن به قواعد و الگوهای ضمنی عمل اجتماعی انسان‌ها در موقعیت‌های مشخص است تا رفتار تعداد مشخصی از انسان‌ها را پیش‌بینی‌پذیر کند و سیاست‌هایی برای مواجهه دقیق‌تر با آنها را در صورت‌های عینی ارائه دهد. مطابق با الگوهای جامعه‌شناختی، انسان‌ها در زندگی روزمره درگیر روابطی هستند که در خصوصی‌ترین ساحت‌ها از جمله روابط موجود میان اعضای خانواده یا گروه‌های دوستی یا عمومی‌ترین آنها مانند روابط میان سازمان‌ها یا نهادهای اجتماعی برقرار است. این روابط مبتنی بر قواعدی است که افراد در موقعیت‌های مختلف

به تدریج آنها را فرا می گیرند. از بدو تولد، انسان‌ها در برخورد با دیگران، چنین قواعدی را می آموزند تا بتوانند هماهنگ با آنها در دیگر موارد نیز عمل کنند. چنین فرایندی که با درونی کردن (Internalization) هنجارهای اجتماعی همراه است، افراد را قادر می سازد تا وضعیت‌های اجتماعی را که در آن به سر می برند، طبیعی قلمداد کنند و بدون تأمل روی امکانات مختلف احتمالی، جنبه مورد انتظار دیگران را تحقق بخشند.

هدف اصلی الگوهای جامعه‌شناختی، شناسایی قواعد یادشده در سطوح مختلف خصوصی یا عمومی است که انسان‌ها در موقعیت‌های مختلف با آن سروکار دارند. جامعه‌شناسان از این جهت می کوشند قواعدی را که افراد انسانی به نحو طبیعی در زندگی روزمره با آنها سروکار دارند به صورت مستقیم بررسی کنند. جامعه‌شناسی در مقایسه با دیگر گونه‌های شناخت اجتماعی پیش از خود، به بررسی و تبیین واقعیت‌های اجتماعی‌ای می پردازد که مولود شرایط مدرن است و از پیچیدگی‌ها و نظم متفاوتی نسبت به گذشته برخوردار است. هرچه روند تحولات اجتماعی بیشتر و رخدادهای متمایزتری پدید آمده‌اند، شناسایی قواعد ضمنی حیات اجتماعی نیز با روش‌های پیچیده‌تر و الگوهای دقیق‌تری ملازم شده است تا بتواند زوایای مختلف نظم اجتماعی مدرن را تجزیه و تحلیل کنند.

چهره‌های کلاسیک جامعه‌شناسی با توجه به زمانه پیدایش این الگوی شناختی، بسیار کوشیدند تا حدود استقلال و تمایز روش شناختی دانش جامعه‌شناسی وضوح بیشتری یابد. این امر موجب شد تا افزون بر اعتباربخشی به روش‌های جامعه‌شناختی در فهم پدیده‌های اجتماعی، این حوزه به‌عنوان رویکردی نو در جامعه علمی و جاهت یابد. آگوست کنت به‌عنوان پدر جامعه‌شناسی، در تحلیل خود از جامعه‌شناسی به‌عنوان تنها علم معتبر در فهم پدیده‌های اجتماعی معاصر سخن می گفت و دیگر گونه‌های علمی را برای تبیین آن ناکافی می شمرد: «همان‌گونه که دیدیم، پیچیدگی و ماهیت مخصوص پدیده‌های اجتماعی، دلیل اصلی آن است که چرا مطالعه این پدیده‌ها در دوره‌های اخیر ناقص باقی مانده است. تحلیل این پدیده‌ها به‌واسطه الگوهای بسیط علم که ما شناخته‌ایم، ممکن نیست» (کنت، ۲۰۰۰: ۱۶۲).

دورکیم نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین چهره‌هایی که وجاهت آکادمیک برای دانش





جامعه‌شناسی ایجاد کرد، به نقد رویکردهای پیشینیان خود به‌ویژه کنت و اسپنسر پرداخت. به نظر وی، گرچه تلاش‌هایی با هدف شناساندن اوضاع اجتماعی معاصر صورت گرفته، اما همچنان بحث ناقص باقی مانده است، زیرا جنبه‌های روش‌شناسانه در شیوه بحث از پدیده‌های اجتماعی مبهم است. «تاکنون جامعه‌شناسان چندان به تعریف و تخصیص روشی نپرداخته‌اند که آن را در مطالعه وقایع اجتماعی به کار می‌برند... تقریباً تنها مطالعه بی‌سابقه و مهمی که ما درباره روش در دست داریم، یک فصل از کتاب دروس فلسفه تحصیلی کنت است... احتیاط‌هایی که هنگام مشاهده پدیده‌ها باید به عمل آید و شیوه طرح مسائل عمده و نیز جهتی که باید تحقیقات به سوی آن هدایت شود و اعمال خاصی که ممکن است این تحقیقات را به نتیجه سوق دهد و قواعدی که باید بر حجت آوردن حکم فرما باشد، نامعلوم مانده است» (دورکیم، ۱۳۸۳: ۲۴).

واقعیت اجتماعی در شرایط معاصر، خصلت‌های متفاوتی به خود گرفته و نظمی فراتر از افراد انسانی یافته است؛ یعنی نسبت به آنها وضعیتی قهری پیدا کرده و به همین دلیل، از نظمی پیروی می‌کند که می‌توان با روش‌های علمی به تبیین آنها پرداخت. انسان همواره در وضعیت اجتماعی به سر می‌برد و بدون حضور دیگران، امکان برآورده کردن نیازهایش فراهم نیست. این برداشت از انسان در میان فیلسوفان یونانی نیز رواج داشت؛ برای نمونه، در تعریف ارسطو از انسان وجه ممیزه انسان از دیگر موجودات امکان سیاست‌ورزی برای دیگران دانسته شده است که بیانگر وجود شیوه منظم و همراه با قواعد پیش‌بینی‌پذیر در حیات اجتماعی انسان است (ارسطو، ۱۳۳۷: ۵-۶).

سیاست از منظر ارسطو، اولی‌ترین شناخت اجتماعی است که دیگر شئون شناختی انسان را نیز در حوزه‌های تدبیر منزل و اخلاق دربرمی‌گیرد. سیاست به حوزه‌ای اطلاق می‌شود که در آن انسان‌ها قواعدی را باتوجه به حضور دیگران می‌پذیرند و حاضر می‌شوند به نحوی اجتماعی، در محاسبات خود دیگران را نیز لحاظ کنند. بنابراین، با ارائه شناخت‌های روشمند از سوی فیلسوفانی مانند ارسطو، به چنین معضلی برای انسان توجه می‌شده است، ولی در شرایط معاصر، چگونه‌بودن انسان‌ها در اجتماع ویژگی‌های متفاوتی یافته است. در این شرایط، اراده انسانی به قواعدی محدود می‌شود که به‌تدریج

از تک تک اراده‌ها نیز استقلال می‌یابد و نظمی خودبسنده می‌یابد. از این‌رو، دورکیم موضوع اصلی جامعه‌شناسی را همان رخدادهای اجتماعی برمی‌شمرد که دارای خصلت اصلی است: ۱. بیرونی بودن نسبت به افراد؛ ۲. نیرویی که به‌هنگام مخالفت بردیگران وارد می‌کند (دورکیم، ۱۳۸۳: ۲۷-۳۷).

بر اساس چنین اهدافی، جامعه‌شناسان از دو روش عمده کمی و کیفی بهره می‌گیرند تا به فهم قواعد پنهانی عمل اجتماعی دست یازند. چنین قواعدی گرچه به‌واسطه اعمال انسانی بازآفریده می‌شود، اما منطقی مستقل از عمل انسانی نیز می‌یابد و می‌تواند موضوع دانش نوی همچون جامعه‌شناسی قرار گیرد. در روش‌های کمی، مابازاء عددی برای یافته‌های اجتماعی قرار می‌گیرد تا بتوان با کمک محاسبات آماری، الگوهای فراگیر میان سطحی گسترده در نظم اجتماعی را کشف کرد. انواع شاخص‌های تراکم و پراکنندگی مانند میانگین، انحراف معیار، واریانس (variance) و رگرسیون (regression) این امکان را به جامعه‌شناس می‌دهد تا بتواند زمینه‌های وسیع‌تری را که کنشگران را فراگرفته است دریابد. همچنین این امکان فراهم می‌شود تا جامعه‌شناس بتواند الگوهای مختلف را نیز با یکدیگر مقایسه کند و احتمال تکرارپذیری آن را تخمین بزند.

در روش‌های کیفی، امکان بررسی خاص‌بودگی‌های واقعیت اجتماعی ایجاد می‌شود. برخی از پدیده‌های اجتماعی، گرچه فراگیر نیستند ولی جنبه‌های ژرف و پیچیده‌ای دارند که چه‌بسا پیامدهای آن به نحو فراگیری دیگران را نیز تحت تأثیر قرار دهد؛ برای نمونه، هنگامی که جامعه‌شناس به بحث از وضعیت دینداری به صورت عمومی در جامعه می‌پردازد، از روش‌های کمی بهره می‌گیرد تا بتواند روند و میزان آن را ارزیابی کند، اما به‌هنگام بحث از فرقه‌ای خاص یا بنیادگرایی دینی در شرایط معاصر، گرچه آنها پیامدهایی عمومی دارند، اما خصلت‌های ویژه و تاریخی آنها این امکان را از جامعه‌شناس سلب می‌کند تا بتواند به‌واسطه مابازاء عددی و کمی، وضعیت را ارزیابی کند. روش‌های کیفی، از این جهت این امکان را فراهم می‌سازند تا جامعه‌شناس بتواند به چنین ابعاد ناپیدا و ژرفی به صورت روشمند دست یابد و به تحلیل آنها پردازد (فلیک، ۱۳۸۷: ۳۶-۴۲).





از جمله مهم‌ترین مباحث در هر حوزه شناختی، به کارگیری روش‌هایی است که بتوان با آنها به بهترین شیوه به اهداف شناختی رسید و به کمک آنها تضمین کرد که محقق یا فاعل شناسا به واسطه چنین روش‌هایی به واقعیت در هر زمینه خواهد رسید. انسان‌ها همواره در معرض خطر تحریف، بدنمایی یا سوء برداشت قرار دارند و لازم است تا بتوانند با کاربری روش‌های مناسب و یقینی، اطمینان خود از محتوای به دست آمده و یافته‌های تحقیق را افزایش دهند. شناختی که فاعل شناسا از واقعیتی اجتماعی یا حقیقتی الهیاتی به دست می‌آورد، هر لحظه می‌تواند به واسطه ویژگی‌های فردی یا شرایط بیرونی دچار انحراف شود. این لوازم از این جهت اهمیت دارند که عیار شناخت و میزان تطابق آن با واقعیت یا حقیقت مورد بررسی را مشخص می‌کنند و زمینه بهبود شناخت از موضوع را افزایش می‌دهند.

در شناخت مبتنی بر الگوهای الهیاتی در روش‌های عقلی با کاربری برهان‌های منطقی یا شیوه‌های قیاسی تلاش می‌شود امکان دستیابی به گزاره‌های یقین‌آور افزایش یابد. متکلمان در بررسی موضوعات فرامادی و پاسخ به مسائل حیاتی بشری، روش‌هایی مانند حصر عقلی را در پیش می‌گیرند تا بتوانند از شیوه‌ای یقین‌آور به پاسخ‌هایی قطعی دست یابند؛ برای نمونه، می‌توان به برهان صدیقین در اثبات وجود باری اشاره کرد که استدلال در آن بر اساس حصر موجودات به واجب و ممکن انجام می‌پذیرد. مقدمات در قالب صورت‌ها و اشکال منطقی تنظیم می‌شوند تا نتایج برگرفته از آنها نیز از همان میزان اعتبار برخوردار باشند (ابن سینا، ۱۳۶۳، مقاله اول: ۲).

روش‌های عقلی، افزون بر حوزه کلام در دیگر حوزه‌های اخلاقی و فقهی نیز کاربرد دارند. بخشی از تجویزهای اخلاقی بر ضرورت‌های بدیهی عقلی مبتنی است که از آن با عنوان «مستقلات عقلیه» یاد می‌شود. بحث حسن و قبح عقلی یا ذاتی از جمله چنین مباحثی است. بر این اساس، احکام اخلاقی از ضرورتی برخوردارند که شارع نیز به دلیل حجیت ذاتی‌شان آنها را تأیید و امضا می‌کند. بداهت عقلی آنها به قطعیت بودن احکام و استنتاج‌هایی بازمی‌گردد که به محض تصور مفاهیم به کار رفته در گزاره اخلاقی، ضرورت آنها را نتیجه می‌بخشد. قواعد بنیادین اخلاقی مانند «العدل حسن» و

«الظلم قبیح» چنین هستند. عدالت از جمله صفات باری تعالی است که به صورت عقلی می‌توان بر حجیت و ضرورت آن استدلال کرد. به اعتبار استقلالی که روش‌های عقلی در استنتاج دارند، حسن و قبح ذاتی را عقلی نیز می‌گویند، زیرا عقل بالبداهه آنها را درک می‌کند و به ضرورت آنها حکم می‌دهد (نک: مطهری، ۱۳۷۲: ۲۰).

در فقه نیز عقل از جمله منابع استنباط احکام شرعی شمرده می‌شود و روش‌های عقلی منبع مهمی برای استخراج برخی از گزاره‌های مطلوب شارع برای تنظیم امور فردی و اجتماعی مکلفان می‌باشند. از جمله مهم‌ترین مباحثی که مستفاد از عقل به تجویزهای فقهی می‌انجامد، ملازمه احکام عقل و شرع یا وجوب امری به دلیل وجوب ذی‌المقدمه آن است که با عنوان «مقدمه واجب» از آن بحث می‌شود. همچنین بحث از استلزام وجوب امری به دلیل حرمت ضد آن نیز از این‌گونه مباحث است که با عنوان «مسئله ضد» مطرح می‌شود. در این‌گونه مباحث، روش‌های منطقی همچون برهان و قیاس با استفاده از یافته‌های نقلی، امکان استنتاج یقینی و قطعی را فراهم می‌آورند.

در بسیاری از موارد، به صورت موردی با توجه به وضعیت یا شرایط خاص، مطلبی از شارع نقل شده است. بحث از حجیت نقلی آن مطلب به روش‌های نقلی وابسته است، اما پس از تأمین مفاد آن نقل، با کمک روش‌های عقلی نتایج آن قابل تعمیم به دیگر ابعادی است که به صورت مصرح در کلام شارع نیامده است، ولی به واسطه روش‌های منطقی می‌توان به جنبه‌های دیگر آن نیز حکم کرد. در روش‌های نقلی، متألهان می‌کوشند پس از تنقیح حجیت مدلول‌های الفاظ و ظواهر آن که شارع بیان کرده، همچنین پس از اثبات حجیت و دلیل بودن نقل‌ها مانند حجیت خبر واحد یا حجیت ظاهر کتاب، مدلول مورد استفاده از گزاره‌های نقلی را استنباط کنند؛ یعنی گزاره‌هایی را که حجیت آنها در ابعاد کلامی بررسی شده و مورد پذیرش واقع شده است. در مواردی نیز که دلیل روشنی درباره موضوع وجود ندارد، فقیهان می‌کوشند با ارجاع به اصولی که حجیت آنها با روش‌های عقلی و نقلی ثابت شده است، به حکم مطلوب نزد شارع دست یابند (مظفر، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۳).

در الگوهای جامعه‌شناختی، به‌هنگام مواجهه پژوهشگر با واقعیت اجتماعی، همواره احتمال خلاف وجود دارد. جامعه‌شناسان نمی‌توانند در کنار بررسی وقایع اجتماعی،





امکانات انسان‌های درگیر در موقعیت را به صفر برسانند. کنشگران و عاملان گرچه تحت تأثیر قواعد ضمنی اجتماعی قرار دارند، همواره می‌توانند - هرچند به صورت حداقلی - با آنها مخالفت کنند و عمل دیگری را محقق سازند.

روش‌های کمی که قابلیت تعمیم به نمونه‌های زیادی را دارند، نمی‌توانند به‌طور قطع از قواعدی عمومی سخن بگویند که همیشگی باشند. در این روش‌ها، حداقل خطای ملحوظ در حداکثر نمونه‌های تحقیق یک درصد است و تقلیل آن به صفر ممکن نیست. جامعه‌شناسان با کاربست روش‌های مختلف کیفی و کمی می‌توانند به سویه‌های اطمینان‌آور عرفی که در زندگی روزمره افراد ریشه دارد دست یابند. این در حالی است که مبانی و غایت‌های الهیاتی در حوزه‌های مختلف کلامی، اخلاقی یا فقهی در ضرورت‌های عامی ریشه دارد که اعتبار آنها به عمل مکلفان بازمی‌گردد. گرچه ممکن است شیوه فهم انسان‌ها بر اساس شرایط تغییر کند، اما روش‌های مختلف عقلی و نقلی که متألهان به کار می‌برند، در پی دستیابی به قطع حجیت‌آور است. در غیر این صورت، با ظن‌هایی مواجه خواهیم شد که تنها زمانی حجیت می‌یابند که خود به دلایل قطعی مستند باشند.

بنابراین، به‌رغم پیوستگی‌هایی که میان حوزه جامعه‌شناسی و الهیات وجود دارد، امکان دست‌یافتن به قواعد عرفی در اجتماع متناسب با روش‌های الهیاتی از قبل گسسته شده است. جامعه‌شناسان همواره می‌کوشند با روش‌های عینی و مراجعه به واقعیت‌های محقق‌شده و با استفاده از روش‌های کمی و کیفی، به میزانی از اطمینان در خصوص وضعیت‌های مشاهده‌شده دست یابند، در حالی که متألهان در پی کشف قواعد و ضرورت‌های عامی هستند که یقین‌آورند و به بحث از بنیان‌های معرفتی و اخلاقی می‌پردازند. روش‌های الهیات اسلامی می‌توانند افق‌های غایی ارزش‌شناختی جهت تأمین منابع مورد نیاز عمل را فراهم آورند و به حیات فرد معنا بخشند.

شیوه‌های عقلی و نقلی در نظام الهیاتی اسلام، امکان‌هایی را فراهم می‌سازند تا رسیدن به چنین غایت‌هایی ممکن شود، ولی نظام معرفتی جامعه‌شناختی با اتخاذ روش‌های کمی و کیفی در پی فهم اطمینان‌های عرفی در زندگی روزمره است. این دو الگوی روشی از این جهت اهداف متمایزی دارند و پاسخ‌گوی مسائل متفاوتی هستند و

از این جهت، روش‌های گوناگونی امکان‌چنین رهیافتی به مسائل گوناگون یادشده را فراهم می‌کند. بر این اساس، به لحاظ تراحمی، جامعه‌شناسی در نفی یا اثبات نمی‌تواند مسائل متألهان را با اتخاذ شیوه‌های معتبر در حوزه الهیات پاسخ دهد. هدف اصلی متأله نیز دستیابی به نتایجی قطعی است که در اعتبار آنها به واسطه عمل عرفی امکان خلل نیست. این دو حوزه در عین تمایز، به‌هنگام تحقق بیرونی و تاریخی، با یکدیگر تعامل می‌یابند و امکان بحث از ارتباط آنها ایجاد می‌شود. در ادامه درباره تعامل‌های میان این دو حوزه بحث خواهد شد.

بررسی مناسبات تعاملی میان الگوهای روش‌شناختی الهیات اسلامی و جامعه‌شناختی

تمایز میان الگوهای جامعه‌شناختی و الهیاتی، آنها را از تعامل با یکدیگر باز نمی‌دارد. این دو به‌رغم تراحم‌های معرفتی و روشی، الهام‌بخش یا تداوم‌بخش منطق معرفتی یکدیگر بوده‌اند. برخی از متفکران معاصر از جمله کارل اشمیت به تداوم نظام‌سازی‌های الهیاتی در منطق عملی و سیاسی قائل‌اند و مفاهیم به‌کاررفته در الگوهای معرفتی مدرن را عرفی‌شده نظام‌های الهیاتی و متناسب با آن می‌دانند (اشمیت، ۱۹۸۵: ۳۶).

پس از بررسی مناسبات روش‌شناختی، دقیق‌تر می‌توان به بررسی جنبه‌های تعاملی الگوهای الاهیاتی و جامعه‌شناختی پرداخت. همان‌گونه که اشاره شد، الگوهای جامعه‌شناختی نیز در پی پاسخ‌گویی به مسائلی هستند که به روابط انسان‌ها با یکدیگر در جامعه مربوط است و از این منظر دغدغه‌ها و مسائلی اخلاقی به‌شمار می‌آیند. دورکیم در آغاز کتاب تقسیم کار اجتماعی، به‌صراحت به اخلاقی‌بودن ماهیت پرستی که از نظم اجتماعی مدرن دارد، اشاره می‌کند. به‌زعم وی، جامعه‌شناسان در حال حاضر وظیفه دارند با بررسی مناسبات میان افراد بکوشند هنجارهای متناسب با موقعیت‌های پیچیده امروزی را استخراج کنند. به‌نظر وی، مشکل اصلی جوامع معاصر، ابهامی است که در فضای اجتماعی امکان تشخیص هنجارهای متناسب با وضعیت‌های اجتماعی را سلب کرده است. از این‌رو، معضل اصلی جامعه کنونی نبود ارزش‌ها یا هنجارها نیست،





بلکه ابهامی که در آنها در دستیابی به قواعدی متناسب با موقعیت‌های تازه ایجاد می‌شود (دورکیم، ۱۳۸۷: ۴۱-۴۵).

نظام الهیاتی اسلامی، با توجه به الگوهای روش‌شناختی عقلی و نقلی، در جست‌وجوی یافتن نتایج قطعی است. از منظر فقهی آنچه اهمیت دارد، دست‌یافتن به حجیت عقلی یا نقلی قطعی است که به همین دلیل اعتبار می‌یابد و اگر غیرقطعی است باید براساس دلیلی قطعی حجیت پیدا کند.^۱ در مباحث کلامی نیز دلایل اصلی برای اثبات وجود خداوند یا صفات وی، برهان‌های ائی است که قطعیت‌آور است و بر پایه حصر عقلی اعتبار می‌یابد.^۲

در حوزه اخلاق نیز انسان دربردارنده حقیقتی مجرد است که برخلاف دگرگونی‌های بدنی، جنبه جاودانه انسانی را شامل می‌شود. اعتبار امور اخلاقی در این زمینه درونی و ذاتی است: «همانا بدن، مادی و فناپذیر است و روح مجرد و باقی است. اگر انسان به شرافت‌های اخلاقی متصف شود در سعادت ابدی و جاودان قرار دارد و اگر به صفات رذیله متصف گردد، در عذاب و شقاوت ابدی است» (نراقی، بی‌تا: ۳۸). بر این اساس، الهیات اسلامی از جمله منابع تأمین هنجارها و ارزش‌های معاصر است و می‌تواند قواعد عامی را جهت عمل به هنجار افراد و توجیه آنها تدارک ببیند. جنبه قطعی و اعتبار دایمی ارزش‌های عام و غایی در الهیات اسلامی (در حوزه‌های مختلفی که به آنها اشاره شد) با هدف معنابخشی و تداوم نظم روزمره ضرورتی پیشینی است. مهم تناسب‌های میان قواعد کلی با وضعیت‌های پیچیده‌ای است که در شرایط کنونی زمینه‌های ابهام عملی را فراهم ساخته است. دورکیم در پایان دوره فکری خود به‌صراحت با ارجاع به صورت‌های ابتدایی دینی، کوشید پیچیدگی‌های نظم اجتماعی معاصر را با مراجعه به صورت‌های دینی بازیابی و تبیین کند. این امر بیانگر آن است که بخشی از رویکردهای الهیاتی همواره در صدد تنظیم روابط اجتماعی افراد است تا بر

۱. درباره حجیت طریق استنباط فقهی، صاحب‌معالم پس از بحث درباره معانی مختلف علم‌ظنی بودن، طریق اکتساب را نافی ضرورت علمی بودن محتوای استنباط نمی‌داند (نک: شهید ثانی، ۱۳۶۵: ۸۵).
 ۲. در زمینه دلالت قطعی برهان ائی و مقدمات برهان صدیقین، نک: ابن‌سینا، ۱۳۷۳.

اساس آن چگونگی مواجهه آنها نظم مشروعی بیابد (دورکیم، ۱۳۸۳ الف: ۵۸۰-۵۸۲).

وضعیت تعامل میان الهیات و جامعه‌شناسی با توجه به زمینه تاریخی آن در جهان اسلام و غرب به دلیل سابقه متفاوتی که از سر گذرانده‌اند و همچنین با توجه به تفاوت‌های درون - الهیاتی یکسان نیست. آنچه در جهان اسلام مسیر تعامل میان این دو را آسان می‌سازد، استقلالی است که مکلفان در مقایسه با وضعیت سازمانی روحانیان مستقر داشته‌اند. در میان متألّهان مسلمان، شیعیان در این زمینه وضعیت قابل توجهی دارند، زیرا در دوره‌های تاریخی مختلف در تقابل با نظام‌های رسمی در پی نقد وضعیت موجود و ارائه روش‌های جایگزین بوده‌اند. همچنین آنها میان روش‌های عقلی و نقلی در استنباط حکم شارع نسبتی متفاوت قایل‌اند که افزون بر گشودگی ظواهر متون شرعی، نافی حجیت عقل در اتخاذ برهان‌های قطعی عقلی نیست.

تعامل میان الگوهای الهیاتی و جامعه‌شناختی در جهان غرب دشواری‌های بیشتری دارد که موانع مختلف تاریخی را نیز به همراه دارد. افزون بر آن، تقابل‌های میان روش‌های عقلی و ایمانی، مسیر تعامل را با دشواری‌هایی همراه ساخته است. البته زمینه‌های مختلف یادشده نباید مانع فهم سویه‌ای مشترک میان الگوهای الهیاتی عام فارغ از زمینه‌های اسلامی و غیر اسلامی باشد. بر این اساس، الگوهای الهیاتی منبع تأمین قواعدی هستند که حتی بشر در شرایط کنونی نیازمند آنهاست. به دو دلیل در جامعه کنونی ضرورت بیشتری برای مراجعه به آنها جهت قاعده‌مندسازی روابط اجتماعی پدید آمده است: اولاً، به دلیل پیچیدگی‌های ایجادشده در فضای کنش اجتماعی؛ ثانیاً، با توجه به تکثر منابع هنجاری متعارض و متزاحم.

بنابراین، الگوهای جامعه‌شناختی از تأمین منابع حیاتی برای نیازهای اخلاقی جامعه ناتوان‌اند و نیازمند بازگشت به هنجارهای اخلاقی در حوزه الهیات می‌باشند. در این میان، آموزه‌های اسلامی در مقایسه با دیگر الگوهای الهیاتی به‌ویژه مسیحی، وضعیت متفاوتی را در شرایط معاصر داراست. افزون بر اینکه نسبت به دیگر الگوها به لحاظ تاریخی متأخر است، از یک‌سو تناسب میان روش‌های عقلی و نقلی در آن و از سوی دیگر، جایگاه متألّهان در مقایسه با قدرت حاکم و وضعیت انتقادی در این مسیر به‌ویژه در میان شیعیان،





شرایط متفاوتی را برای اسلام رقم زده است. افزون بر این، جایگاه خداوند در نظام الهیاتی اسلام شریک‌ناپذیر است؛ امری که در مسیحیت نقض شده است.

اسلام به‌عنوان آخرین دین توحیدی، ارائه الگوهای عامی را در نظر دارد که بتواند در همه زمان‌ها امکان قاعده‌مندسازی مشروع گونه‌های مختلف عمل ارتباطی و اجتماعی را فراهم سازد. از این منظر، جامعه‌شناسی به نحوی تعاملی نیازمند مراجعه به الگوهای الهیاتی است تا بتواند مبنایی برای معنابخشی به هر نوع عملی را در شرایط عرفی فراهم سازد. بر این اساس، می‌توان تعامل میان الگوهای اسلامی و جامعه‌شناختی را بیشتر به اهداف عملی در شرایط تاریخی خاص معطوف دانست که متأله را قادر می‌سازد الگوهای مستفاد از روش‌های عقلی و نقلی را با وضعیت عینی تطبیق دهد. از این نظر، تعامل میان الهیات اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن به گشودن روشی معطوف است که می‌تواند زمینه‌های گسترش میدانی آموزه‌های الهیاتی را نیز بیابد. بدون کشف قواعد میدانی به‌ویژه در شرایط پیچیده معاصر متألهان نمی‌توانند قواعد عام فراتاریخی را محقق سازند. از سویی بدون چنین پشتوانه الهیاتی، زمینه‌های معنابخشی و هویت‌یابی تاریخی نادیده گرفته می‌شود و از سوی دیگر، توجه به قواعد جامعه‌شناسی برای متألهان مسلمان زمینه را برای مواجهه دقیق‌تر با کتاب و سنت بیشتر فراهم می‌کند، زیرا نگاه انسان متأله به متون، با توجه به پیچیدگی‌های معاصر عمق بیشتری می‌تواند بیابد و هرکسی نمی‌تواند با اختلاف زمینه‌ها، معانی واحدی را از متن استنباط کند. از این جهت، وجه دیگری از تعامل، امکان فهم دقیق‌تر مقصود شارع از متن در پرتو فهم قواعد پیچیده و متغیر عرفی بیشتر فراهم می‌شود. پس در مقام تشخیص و تجویز میان الهیات اسلامی و جامعه‌شناسی، تعاملی از این طریق ممکن است. این بخش از تعامل، بیشتر به وجوه شناختی و ذهنی معطوف است.

از وجه عملی، الگوهای الهیاتی به منظور تحقق عینی به‌ویژه در شرایطی که وضعیت به صورت نظام‌مند باشد و بخش‌های مختلف از هم تمایز یابند، نیازمند فهم دقیق‌تری از شرایط واقعی هستند. بر این اساس، محتواهای هنجاری برآمده از الگوهای الهیاتی این امکان را می‌یابند تا دقیق‌تر در شرایط یادشده تحقق یابند. ضرورت توجه به قواعد

زمینه‌ای در شرایط معاصر از این رو برای الگوهای روش‌شناسانه الهیاتی اهمیت می‌یابد که بدون چنین امری، این الگوها در حدود آرمانی باقی می‌مانند و احتمال عملی شدن آنها کاسته می‌شود. از این رو، تعامل میدانی نیز به منظور تحقق بیشتر محتوای آموزه‌های اسلامی ممکن خواهد شد.

ضرورت توجه به متقضیات عملی از این جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که پیامد سیاست‌گذاری‌های الهیاتی سویه‌های دور از دسترسی یافته‌اند. بنابراین، متألهان باید بر جنبه‌های مختلف سیاست‌هایی که در پی گسترش آن هستند، اشراف بیشتری نسبت به گذشته داشته باشند تا از پیامدهای بد احتمالی جلوگیری کنند. قواعد کلی واحد نمی‌تواند در زمینه‌های مختلف به یکسان محقق شود. از این رو، تعامل الگوهای الهیاتی با الگوهای جامعه‌شناختی اهمیت می‌یابد. از این رو، دستیابی به پاسخ‌های مناسب به‌ویژه از جنبه قواعد عملی الهیاتی، نیازمند استخدام روش‌هایی جامعه‌شناسانه است تا بتوان به فهم مناسبی از قواعد زمینه‌ای و پیامدهای احتمالی آنها دست یافت. قواعد جامعه‌شناختی، به متألهان کمک می‌کند تا درک بهتری از شرایط پیچیده معاصر و چگونگی تحقق الگوهای آرمانی داشته باشند. بدون چنین درکی، این امکان وجود دارد که متألهان همچنان به تجویز همان الگوهای پیشینی بپردازند که در مقام تشخیص عام و معتبرند، ولی چه‌بسا قابلیت اجرا نداشته باشند. توجه به زمینه‌های عملی، ضرورتاً به نسبی شدن ساحت شناختی نمی‌انجامد، بلکه فروکاهش کامل بدان می‌تواند مشکل‌ساز باشد. فهم دقیق‌تر چنین زمینه‌هایی، امکان تناسب‌سازی و بهبود چگونگی تثبیت خارجی در مقام عمل را برای متألهان فراهم می‌سازد. بهبود شرایط عملی، امکان تحقق هرچه بیشتر محتوای ارزش‌شناختی را افزایش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

دگرگونی‌های معاصر در دوره مدرن، اندیشمندان و فیلسوفان روشنگری را بر آن داشت تا با مسئله‌محور کردن رویکردهای الهیاتی و فلسفی، در صدد جایگزین کردن آن با الگوهای اثباتی مدرن باشند. جامعه‌شناسی از جمله مهم‌ترین الگوهای بود که بیشتر





تحت تأثیر پیشرفت‌های علوم تجربی قرار داشت و می‌کوشید مسائل و معضلات معاصر در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی را به نحو روش‌مندی برطرف سازد. در مقاله حاضر پس از مرور پیشینه تاریخی رابطه الهیات و جامعه‌شناسی مدرن، نسبت روش‌شناسانه الگوهای الهیاتی اسلامی و جامعه‌شناسی مدرن با یکدیگر مقایسه شدند. نتایج نشان می‌دهد شناخت الهیاتی بر پایه حقایق جاودانی است که به زندگی معنا می‌بخشند و غایت عمل انسانی را مشخص می‌سازند، درحالی‌که جامعه‌شناسی به کشف قواعد اطمینان‌آور در زندگی عرفی می‌پردازد و امکان فراتر رفتن از آن را ندارد.

در الگوهای الهیاتی اسلامی، متکلمان، عالمان اخلاق یا فقیهان تلاش می‌کنند با میانجی‌گری روش‌های عقلی یا نقلی یقینی، به شناختی قطعی برسند تا زمینه‌ساز عمل افراد در حوزه‌های مختلف فردی و اجتماعی گردد. هرگونه احتمال یا شکی نمی‌تواند جایگزین الگوهای الهیاتی یادشده باشد. حتی مواردی نقل شده است که برخی از متألهان همچون علامه حلی کوشیده‌اند زمینه تأثیرپذیری از شرایط شخصی و تاریخی را از میان بردارند تا تأثیر احتمالی آنها در استنتاج‌ها و استنباط‌ها به حداقل ممکن برسد (مطهری، ۱۳۹۱: ۲۵۴-۲۵۵). در مواردی که مجتهد در استنباط حکم شرعی دلیل روشنی ندارد، اصولی مورد توجه قرار می‌گیرد که مبنای عمل است و حجیت آنها با دلایل عقلی و نقلی تأمین شده است. در این موارد نیز فقیه گرچه یقین قطعی ندارد، ولی به واسطه ارجاع به اصولی یقینی، احتمال یا اطمینان خود را نیز به یقین بدل می‌سازد تا بتواند حجیت حکم شرعی را تأمین کند.

بنابراین، نتایج شناختی به دست آمده از روش‌های الهیاتی عقلی یا نقلی در حوزه‌های مختلف کلامی، اخلاقی یا فقهی همواره یقینی است که در غیر این صورت مجاز به تجویز نیست، درحالی‌که الگوهای جامعه‌شناسانه، با اتخاذ روش‌های کیفی و کمی به بررسی الگوهایی می‌پردازند که یا به سطوح گسترده واقعیت اجتماعی قابل تعمیم است یا به بررسی ژرفای موضوعات خاص مبادرت می‌ورزد. متناسب با هر دو روش، اطمینان‌هایی به دست داده می‌شود که قواعد روزمره اجتماعی را روشن می‌سازد. گرچه این روش‌ها به‌طور ویژه به غایت‌های معنابخشی که الهیات متکفل آنهاست نمی‌پردازند،

اما در حیات اجتماعی معاصر هر گونه تحقق غایتی به شناخت زمینه‌های واقعی آن به نحو اطمینان‌آور معطوف است. این امر، بیانگر ضرورت تمایز و تعامل حوزه‌های شناختی الهیاتی و جامعه‌شناختی است. روش‌های متمایز آنها، به استقلال آنها در دستیابی به اهداف یاری می‌رساند، ولی نیازمندی آنها به یکدیگر را نیز نشان می‌دهد.

البته وجوه تزامن میان الگوهای الهیاتی و جامعه‌شناختی با تأکید بر رویکردهای کلاسیک، زمینه تعاملی آنها را منتفی نمی‌سازد. از یک سو، ادیان مهم‌ترین منابع تأمین هنجارهای اجتماعی به‌منظور تنظیم روابط و تمشیت امور جامعه هستند. تأکید پایه‌گذاران جامعه‌شناسی از جمله دورکیم در پایان حیات فکری‌شان بیانگر آن است که بدون چنین مراجعه‌ای، امکان شناختن دقیق‌تر نظم پیچیده معاصر فراهم نیست. از سوی دیگر، برپایه الگوهای روش‌شناختی، هنجارها و قواعدی کلی استخراج می‌شود که برای انتظام امور اجتماعی ضروری است، ولی تحقق آنها در شرایط معاصر نیازمند فهم دقیق وضعیت و شرایط با توجه به الگوهای جامعه‌شناختی است. بدون چنین تعاملی میان الگوهای الهیاتی و جامعه‌شناختی نمی‌توان انتظار داشت که الگوهای الهیاتی به‌طور دقیق و شفاف تحقق خارجی بیابند. همچنین الگوهای جامعه‌شناختی متألّهان را از پیامدهای فزاینده‌ای که سیاست‌گذاری‌های الهیاتی در عمل یافته‌اند مطلع می‌سازند.



کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین ابن عبدالله (۱۳۶۳)، المبدأ والمعاد، به اهتمام عبدالله نورانی، ج ۱، تهران: مؤسسه اسلامی دانشگاه مک گیل با همکاری دانشگاه تهران.
۲. _____ (۱۳۷۳)، برهان شفا، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.
۳. ابن زین الدین، حسن (شهید ثانی) (۱۳۶۵)، معالم الدین وملاذ المجتهدین، ترجمه و شرح محمدجواد ذهنی تهرانی، قم: نشر حاذق.
۴. ارسطو (۱۳۳۷)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: نیل.
۵. آرون، ریمون (۱۳۸۲)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. بارت، کارل (۱۳۷۴)، «الهیات دیالکتیکی»، ترجمه محمدرضا ریخته‌گران، ارغنون، ویژه‌نامه الهیات جدید، ش ۵ و ۶.
۷. بولتمان، رودولف (۱۳۷۴)، عیسی مسیح و اسطوره‌شناسی، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، ویژه‌نامه الهیات جدید، ش ۵ و ۶.
۸. پازوکی، شهرام (۱۳۷۴)، «مقدمه‌ای در باب الهیات»، ارغنون، ویژه‌نامه الهیات جدید، ش ۵ و ۶.
۹. دورکیم، امیل (۱۳۸۳ الف)، صور بنیانی حیات دینی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۱۰. _____ (۱۳۸۳ ب)، قواعد روش جامعه‌شناسی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. _____ (۱۳۸۷)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
۱۲. ژیلسون، اتین (۱۳۷۱)، عقل و وحی در قرون وسطی، ترجمه شهرام پازوکی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۳. غزالی، ابو حامد محمد (۱۳۸۲)، تهافت الفلاسفه یا تناقض‌گویی فیلسوفان، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: جامی.
۱۴. فلیک، اووه (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
۱۵. کالینیکوس، آلکس (۱۳۸۳)، درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، ترجمه اکبر معصومی‌بیگی، تهران: نشر آگه.
۱۶. ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷)، گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.



۱۷. _____ (۱۳۸۸)، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران: نشر آگه.

۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، عدل الهی، قم: صدرا.

۱۹. _____ (۱۳۹۱)، نبوت، قم: صدرا.

۲۰. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۸)، اصول الفقه، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.

۲۱. نراقی، محمدمهدی (بی تا)، جامع السعادات، بیروت: مؤسسة الاعلمی.

22. Comte, Auguste (2000), *The Positive Philosophy*, translated by Harriet Martineau, Kitchener: Batoche Books.

23. _____ (2009), *The Positive Philosophy*, Vol. 2, Cambridge: Cambridge University Press.

24. Macquarrie, John (2003), *Principles of Christian Theology*, Hymns Ancient and Modern Ltd.

25. Milbank, John (2006), *Theology and Social Theory*, Malden: Blackwell Publishing.

26. Schmitt, Carl (1985), *Political Theology*, Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology.

27. Tillich, Paul (1964), *Theology of Culture*, Oxford: Oxford University Press.

28. _____ (1973), *Systematic Theology*, Vol. 1, Chicago: The University of Chicago Press.

29. Vico, Giambattista (1948), *New Science*, translated by Thomas Goddard Bergin and Max Harold Fisch, New York: Cornell University Press.

